



جریان نفوذ و سبک زندگی سرمایه محور، عوامل اصلی صلح امام حسن (ع)

جریان نفوذ و سبک زندگی سرمایه محور در جامعه اسلامی کار را به جایی رساند که امام حسن مجتبی (ع) چاره ای جز صلح نداشتند و اگر امیرالمؤمنین و امام حسین در این دوره بودند آنها هم صلح می کردند.

جریان نفوذ و سبک زندگی سرمایه محور در جامعه اسلامی کار را به جایی رساند که امام حسن مجتبی (ع) چاره ای جز صلح نداشتند و اگر امیرالمؤمنین و امام حسین در این دوره بودند آنها هم صلح می کردند.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_اسماعیل پورهواشمی: دلایل و ریشه های صلح امام حسن (ع) به دوره قبل از ایشان باز می گردد. لذا در این نوشتار سعی شده است که به عوامل اصلی که در قبل از دوره امام حسن مجتبی (ع) رخ داده و به صلح ایشان منجر شد پرداخته شود.

پیامبر اکرم (ص) آغازگر نهضت اسلام و تبدیل کننده آن به تمدن بزرگ بودند. نهضت اسلامی در شهر مکه آغاز شد و طی مبارزات بی بدیل و خونهای مطهری که ریخته شد و هزینه های مالی و فکری فراوانی که صرف شد حکومت اسلامی در مدینه پایه گذاری شد و با قدرتمندتر شدن اسلام به نقاط مختلف جهان تسری پیدا کرد و به تمدن بزرگ اسلامی تبدیل شد.

حکومت و تمدن اسلامی که در آن زمان پایه گذاری شد در تمام ابعاد فردی و اجتماعی حرف برای گفتن داشت و به زبان امروزی یعنی با توجه به اقتضائات زمان خودش در بنیادی ترین مسائل علمی سخن برای گفتن داشت و در زمینه جامعه شناختی، حقوق، اقتصاد، روانشناسی، سیاست، روابط بین الملل و... دارای تفکر و اندیشه بود و یک منظومه فکری قوی و قدرت تمام عیار مدیریتی برای اداره تمدن اسلامی را داشت و حتی از حیث اندیشه و مدیریتی قدرت اداره تمام جهان را هم داشت.

در بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) ظاهر حکومت و تمدن اسلامی باقی ماند اما خلفایی که حکومت را در دست گرفتند چه از حیث اندیشه و چه از حیث مدیریت نتوانستند مانند پیامبر اکرم (ص) عمل کنند و همین موضوع باعث بوجود آمدن مشکلاتی عمیق شد و حوادث ناگواری برای آینده تمدن اسلامی رقم زد.

از حیث مدیریتی به خاطر عزل و نصبهای نا به جایی که در زمان سه خلیفه بعد از پیامبر اکرم (ص) صورت گرفت افرادی پستهای حساس آن زمان را در دست گرفتند که تعداد زیادی از آنها لیاقت این کار را نداشتند. افرادی که از نظر فکری و اخلاقی به هیچ وجه اهل عمل به اسلام نبودند و در آن روزگار نفعشان در این بود که خود را به عنوان مسلمان تمام عیار جا بزنند. این افراد که مدیریت و حاکمیت بخشهای مختلف جهان اسلام را در دست داشتند نه سواد و فکر اداره حکومت اسلامی را داشتند و نه اهل رعایت مسائل اخلاقی و بعضاً شرعی اسلام بودند و این موضوع فسادهای مختلفی را بوجود آورد و همچنین باعث نفوذ گسترده در حکومت اسلامی شد که از جمله باعث شد قبیله ابوسفیان در حکومت اسلامی به صورت گسترده نفوذ کنند. افراد زیادی از این قبیله فقط به خاطر اینکه توان مبارزه با اسلام که در آن دوره به یک قدرت حداکثری تبدیل شده بود را نداشتند و به دست آوردن اهداف خود را در مسلمان شدن می دیدند اسلام آورده بودند وگرنه هیچ ارادتی به اسلام نداشتند.

از حیث اندیشه ای خلفای سه گانه اسلام شناس نبودند، فهم عمیقی از تفکر اسلام نداشتند و توانایی این را نداشتند که جهان اسلام را براساس متد اسلامی اداره کنند. به طور مثال در زمانی که نهضت اسلامی آغاز شد، مردم آن دوره و تعداد زیادی از صحابه پیامبر اکرم (ص) در فقر شدید به سر می بردند و حتی مکانی برای زندگی کردن هم نداشتند و در کنار مسجد النبی (ص) مکانی بسیار محقر به وسیله نخل خرما برای آنها بوجود آمد و این افراد به صورت دسته جمعی در آنجا ساکن شدند. در آن زمان سبک زندگی مردم به شکلی بود که اگر شخصی بیست درهم در ماه درآمد داشت می گفتند دیگر نیازی نیست به او صدقه پرداخت شود و با بیست درهم زندگی یک خانواده مسلمان می چرخید. در زمان خلفای سه گانه که اسلام به کشور گشایی دست زد به خاطر غنیمتهای فراوانی که کسب شد ثروت فراوانی به سمت کشورهای اسلامی سرازیر شد و سبک زندگی مسلمانان تغییر اساسی کرد و بسیاری از صحابه و خواص مسلمان که در زمان پیامبر اکرم (ص) حتی جایی برای خوابیدن هم نداشتند هر کدامشان چندین قصر اشرافی داشتند، بیش از هزار درهم از بیت المال حقوق دریافت می کردند و زندگی آنها که با بیست درهم در ماه می چرخید حالا با هزار درهم هم نمی چرخید.

دلیل تغییر سبک زندگی جامعه اسلامی در آن دوره این بود که خلفای سه گانه به خاطر ضعف در اندیشه های بنیادین اسلامی نمی دانستند که باید براساس متد اقتصاد اسلامی چطور این ثروت را مدیریت کنند و این نوع سبک زندگی، جامعه اسلامی را تبدیل به جامعه ای کرده بود که پول و سرمایه حرف اول و آخر را می زد و مسلمانان به خصوص نخبگان آن دوره به افرادی اشرافی و بی تفاوت تبدیل شده بودند که دغدغه اصلی شان ثروت اندوزی بود و این سبک زندگی آنها را به اشخاصی اهل تساهل و تسامح تبدیل کرده بود. این موضوع وضعیتی را در جامعه اسلامی پدید آورد که حتی خلیفه دوم در اواخر عمرش گفت که اشتباه کردم و نباید در جامعه در زمینه اقتصادی به این شکل عمل می کردم و می خواهم این دیواری را که درست کرده ام خراب کنم.

جریان نفوذ و سبک زندگی اشرافی و سرمایه محور روز به روز در جامعه اسلامی پر رنگ تر و پر رنگ تر می شد. از یک سمت جریان نفوذ که در دوره پیامبر اکرم(ص) هم وجود داشت اما به خاطر تدابیر ایشان کاری از پیش نمی بردند حالا در زمان خلفای سه گانه بسیار پر رنگ شده بود و در زمان عثمان خلیفه سوم که از بنی امیه بود به اوج رسید، در احتجاج علی اهل اللجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۴ به این مضمون نقل شده است ابوسفیان که در آن زمان نابینا شده بود با دوستانش دور هم نشسته بودند، پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی، وقتی خاطر جمع شد که همه خودی هستند و آدم بیگانه ای در جلسه نیست، به آنها خطاب کرد و گفت: ((تلقفوها تلقف الکره)) یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس دهید و نگذارید از دست شما خارج بشود. ابوسفیان که در زمان نهضت اسلامی بزرگترین سد راه اسلام بود و بزرگترین صدمات را به اسلام زده بود. طی یک برنامه نفوذ برنامه ریزی شده حالا به پدر معنوی جامعه اسلامی تبدیل شده بود و از طرف دیگر خواص تراز اول جامعه اسلامی که در زمان پیامبر اکرم(ص) جان و مال و زندگیشان را برای اسلام در کف دست گرفته بودند به خاطر تغییر در سبک زندگی شان حالا به افرادی بی تفاوت و بی خاصیت تبدیل شده بودند.

در زمانی که امیرالمومنین علی(ع) حکومت را در دست گرفتند جریان نفوذ به صورت گسترده و تمام عیار کار خودش را پیش برده بود و تمام پستهای کلیدی را در دست گرفته بودند و سبک زندگی مردم هم به دلایل مختلف از سبک زندگی اسلامی فاصله ای فاحش پیدا کرده بود. این مباحث باعث شد که در زمان حکومت علی(ع) یک جریان با سرکردگی معاویه در مقابل ایشان ایجاد شود.

مدل مبارزه در زمان امیرالمومنین علی (ع) با زمان رسول اکرم(ص) بسیار متفاوت بود، زیرا که در زمان رسول اکرم(ص) دشمنان اسلام کافران و بت پرستان بودند اما حالا جریاناتی که در مقابل امیرالمؤمنین قرار داشتند همه لباس اسلام و مسلمانی به تن داشتند و حتی بعضی دارای سوابق درخشانی در صدر اسلام بودند، به همین دلیل مبارزه در دوره علی(ع) پیچیدگی های خاص خودش را داشت. هر چند علی(ع) ضربات کاری و اساسی به جریانی که در آن دوره در مقابل اسلام ناب بود زد اما به خاطر تغییراتی که در بنیاد جامعه اسلامی پیش آمده بود جریان مقابل امیرالمومنین(ع) روز به روز گسترده تر می شد.

زمانی که حکومت به امام حسن مجتبی(ع) رسید جریان بنی امیه با سرکردگی معاویه قدرت حداکثری پیدا کرده بود و جامعه اسلامی و نخبگان آن دوره به خاطر تغییرات اساسی که در سبک زندگی شان رخ داده بود یا کلا از یاری ولی زمان خودداری می کردند و به کمکش نمی آمدند و یا به خیانت به وی می پرداختند.

جریان نفوذ و سبک زندگی سرمایه محور مردم و نخبگان در جامعه اسلامی کار را به جایی رساند که امام حسن مجتبی(ع) چاره ای جز صلح نداشتند و اگر امیرالمؤمنین علی(ع) و امام حسین(ع) در این دوره بودند آنها هم به جز صلح کار دیگری نمی کردند.

به بیانی دیگر می توان گفت که امام حسین(ع) در قیام امام حسن(ع) شریک بود. صلح را امام حسن(ع) و امام حسین(ع) با هم انجام دادند و هر دو در آن شریک بودند، منتهی امام مجتبی(ع) جلو بود و امام حسین(ع) پشت سر ایشان بودند. سیدالشهدا جز مدافعان ایده صلح امام حسن(ع) بود.

در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، (ج ۱۶، ص ۱۵) به این مضمون نقل شده است که وقتی در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک به امام حسن(ع) اعتراضی کرد، امام حسین(ع) با او برخورد کردند و او ساکت شد. هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر امام حسین(ع) جای امام حسن(ع) بودند این صلح انجام نمی گرفت زیرا که این موضوع با حکمت و تدبیر امام حسین(ع) در تضاد است و شواهد تاریخی هم خلاف این را می گویند.

در زمان امام حسن(ع) زمینه ای برای قیام فراهم نبود و فقط خون حضرت تلف می شد. صلح امام حسن مجتبی(ع) مقدمه ساز قیام امام حسین(ع) بود. اهل بیت(ع) به دنبال این بودند که در هر زمان و دوره ای خط اسلام ناب را حفظ کنند و در زمان امام حسن مجتبی(ع) راهبرد و وسیله ای که این خط را حفظ می کرد، صلح بود.